أعوذُ باللَه منَ الشّيطانِ الرّجيم‌

بسمِ اللَه الرّحمنِ الرّحيم‌

الحمدُ لِلّه ربِّ العالمينَ و الصّلاةُ و السّلامُ على أشرفِ المرسلينَ‌

وخاتمِ النّبيينَ أبى القاسمِ محمّدٍ و على آلِهِ الطّيبينَ الطّاهرينَ‌

واللعنةُ على أعدائِهم أجمعين‌

 امام صادق علیه‌السّلام به عنوان بصری می‌فرمایند:

 يا أبا عبد اللَه! ليسَ العلمُ بِالتّعلُّم، إنّما هو نورٌ يقعُ فى قَلب مَن يريدُ اللَه تَباركَ و تَعالى أن يهديه؛ فَإن أرَدتَ العلمَ فَاطلُب أوّلًا فى نَفسِكَ حقيقة العُبودية و اطلُبِ العِلمَ بِاستِعماله و استَفهمِ اللَه يفهِمكَ.

 «علم به تعلّم و یادگیری نیست بلكه نوری است كه خداوند در قلب هركسی كه بخواهد او را هدایت كند، قرار می‌دهد؛ پس اگر می‌خواهی به علم برسی در وهله اول باید حقیقت عبودیت را در نفس خود محقّق كنی ...»

 علم و عبودیت با هم مرتبط هستند و بدون عبودیت علم حاصل نمی‌شود. حقیقت علم، عبارت از نزول یك معنا از معانی واقعیه از اسم علیم پروردگار است. خداوند متعال دارای سه اسم علیم و قدیر و حی است و سایر صفات الهی مانند خالقیت، رحمانیت، رحیمیت و رازقیت از این سه اسم نشأت می‌گیرند. این سه اسم لازمه ذات و لاینفك از ذات هستند نه اینكه چنان‌كه بعضی معتقدند عین ذات باشند؛ به عبارت دیگر: علم و قدرت و حیات لازمه حقیقت ذات پروردگار و همچنین‌

 لازمه هر موجودی در خارج هستند؛ یعنی اگر وجودی بخواهد در دنیا تحقق پیدا كند، باید عالِم به خود، قادر بر ادامه زیست و حیات خود و حی باشد. و این حقیقت در همه موجودات، اعمّ از انسان‌ها، ملائكه، حیوانات، نباتات و جمادات و غیره وجود دارند؛ گرچه خودِ وجودِ آن موجود مرتبه اعلای علم و حیات و قدرت است ولی انفكاك این سه اسم از آن موجود، مستحیل و ممتنع است.[[1]](#footnote-1)

 در جلسه گذشته عرض شد كه تمام آنچه در این عالم اتّفاق می‌افتد نزول اسماء الهی است؛ یعنی اسماء الهی به‌واسطه تأثیر در صفات كلّیه و صفات كلّیه به‌واسطه تأثیر در صفات جزئیه، موجب می‌شوند كه تمام وقایع عالم هستی اعمّ از عالم مجرّد یا مادّه وجود خارجی پیدا كنند؛ بدین معنا كه: زمانی‌كه اسم كلی پروردگار تنازل می‌كند، یك موجود كه بسیار ضعیف‌تر از آن جهت كلی است در عالم خارج تحقق پیدا می‌كند.[[2]](#footnote-2)

 در اینجا می‌خواهم با ذكر مثالی عظمت این مسأله را كه چه قسم اسماء كلّیه الهیه به قالب جزئی درمی‌آیند مجسّم كنم.

 فرض كنید شبی در صحرایی چشمانتان را باز می‌كنید و به افق، آسمان و كوه‌های دوردست نظر می‌اندازید و چنان فضای موسّعی را مشاهده می‌كنید، فضایی كه می‌توان مكان ستاره جَدْی، عطارد و ماه را مشخص كرد و گاهی اگر آسمان صاف و بدون گردوغبار باشد كهكشان‌ها نیز مشخص هستند. كهكشان‌هایی كه فاصله بین دو ستاره در آن میلیون‌ها برابر فاصله زمین تا خورشید است و ستارگانی‌

 كه به‌صورت گردوغبار پراكنده مشاهده می‌شود. اما نكته اینجاست كه شما آن كهكشان‌ها و ستارگان و افق غیرقابل‌تصوّر را با عدسی مردمكی می‌بینید كه تنها چند میلی‌متر قطر دارد! یعنی كهكشانی با آن عظمت در چند میلی‌متر گنجانده شده است و كوه‌هایی به آن وسعت و بلندی به اندازه سر سوزن درآمده است. بعد از آن پرده شبكیه‌[[3]](#footnote-3) آنها را گرفته است، فشرده كرده است و به عصب مُجَرَّفِ چشم (عصب ماكولا) تحویل و آن عصب نیز به قسمت بینایی مغز انتقال داده است، به‌طوری‌كه اگر از خصوصیات آنها از شما سؤال كنند، یكایك آنها را شرح می‌دهید. حال آیا این كوه در چشم شما جای گرفته و یا آن كهكشان در مغز شما قرار گرفته است؟! اسماء كلّیه الهیه نیز در قوس نزول مانند انعكاس این صورت كلی در چشمِ بیننده هستند. این مثال، ساده‌ترین مثال برای این مطلب است.[[4]](#footnote-4)

 اسماء الهیه و بالطبع صفات الهیه، كلی بوده و حدومرزی ندارد؛ یعنی یك اسم كلی مانند علم در مرتبه ذات كه به ذات پروردگار متصل است در مرتبه اطلاق و بی‌انتهایی است؛ به‌عبارت‌دیگر: امكان ندارد برای علم پروردگار همچون وجود خود او مرتبه و حدی قائل شویم؛ زیرا حضور و وجود پروردگار در عوالم وجود حدی ندارد. من‌باب‌مثال اینگونه نیست كه با یك وسیله نقلیه این عالم را طی كنیم و

 به عالم برزخ و بعد به عالم ملكوت و لاهوت و جبروت برسیم و بعد از اسماء الهیه نیز سراغ خود خدا برویم و به مرحله‌ای برسیم كه درآن مرزِ بین وجود خدا و عدم وجود اوست؛ چنین مرحله‌ای نه‌تنها برای ما امكان ندارد، بلكه حتی رسول خدا صلّی‌اللَه‌علیه‌وآله نیز كه اول مخلوق پروردگار است و تمام عوالمِ وجود به‌واسطه نفْس آن حضرت تحقق پیدا می‌كند نمی‌تواند به چنین مطلبی برسد.

 همان‌طور كه یك لیوان به‌واسطه دست انسان حركت می‌كند و بدون آن حركتی ندارد، نفس مبارك پیغمبر اكرم صلی‌اللَه‌علیه‌وآله تدبیر كل عالم را به‌دست دارد، بلكه اصلًا وجود همه عوالم و تعینات عالم كثرت چه عالم مُلك كه عالم شهادت است و چه عوالم ملكوت به‌واسطه نفس پیغمبر است. یعنی دست انسان فقط می‌تواند لیوان را حركت دهد اما نمی‌تواند آن را خلق كند اما جمیع عالم به‌واسطه نفس پیغمبر اكرم صلی‌اللَه‌علیه‌وآله وجود پیدا كرده است. به عبارت ساده‌تر: اگر پیغمبر اكرم صلی‌اللَه‌علیه‌وآله خلق نم. ی‌شدند هیچ موجودِ ممكنی در عالم تحقق پیدا نمی‌كرد؛ یعنی اولین مخلوق پروردگار در سلسله علّیت، نفس مبارك پیغمبر اكرم است.[[5]](#footnote-5)

 حال پیغمبر اكرم صلی‌اللَه‌علیه‌وآله با این خصوصیت كه تمام عوالم مُلك و ملكوت زاییده وجود اوست نه‌تنها تاكنون به علم خداوند پی‌نبرده است، بلكه تا قیام قیامت و در بی‌نهایت نیز پی نخواهد برد، چه برسد به بقیه موجودات؛ زیرا علم خداوند لایتناهی است.

 بنابراین، نكته‌ای كه بعضی بزرگان و عرفاء در كتب خود ذكر می‌كنند كه: سالك به‌واسطه فناء ذاتی به علم لایتناهی می‌رسد، به این معنا نیست كه علم لایتناهی در وجود این شخص متناهی می‌شود و او بر علم لایتناهای الهی احاطه پیدا می‌كند

 به‌نحوی‌كه دیگر هیچ مسأله‌ای از عوالم ربوبی بر او مخفی نخواهد بود، بلكه مراد آنها این است كه: ما در مورد احاطه بر علم الهی دچار محدودیت‌های متفاوتی از نظر مكانی، زمانی و سِعی هستیم و هركسی برحسبِ مقدارِ ظرفیت و تجرد نفسانی‌ای كه پیدا كرده است، از آن علم الهی بهره‌مند می‌شود؛ ولی كسی‌كه آن محدودیت‌ها از او برداشته شود و به مرتبه فناء ذاتی برسد و بعد از آن بقاء پیدا كند و دوباره در یك محدودیت وجودی قرار گیرد زیرا مرتبه بقاء مرتبه محدودیت است دیگر در استفاده از اسم علیم حدی ندارد.

 به‌عبارت‌دیگر: در هر آنی كه بر او می‌گذرد بدون اینكه هیچ حدی برای استفاده وجود داشته باشد، اسم علیم پروردگار كه اسم اطلاقی و لایتناهی اوست بر او جلوه می‌كند، و حدّ آن فقط حدّ ظرفیت وجودی خود شخص است. یعنی پیغمبر اكرم صلّی‌اللَه‌علیه‌وآله به مقدار ظرفیت وجودی خود و هركدام از ائمّه علیهم‌السّلام و اولیاء به مقدار سعه وجود خودشان از اسم علیم استفاده می‌كنند، ولی این استفاده بی‌انتهاست؛ به‌عنوان مثال یك لوله دو اینچی و یك لوله بیست اینچی را فرض كنید كه هركدام از آنها به دریایی لایتناهی وصلند كه دائماً از این دریا آب می‌گیرند، ولی هركدام به لحاظ سعه وجودی خودشان.

 تا اینجا، بحث مربوط به اسم علیم بود.

 عرض شد كه خداوند متعال آنچه را بخواهد به‌واسطه اسماء كلیه در این عالم محقق می‌كند؛ اما در نزول اسماء الهیه دو جنبه وجود دارد:

 جنبه اول: فعلی است كه در عالم انجام گرفته و مستند به ذات پروردگار است؛

 جنبه دوم: انتساب این فعل به آن كسی كه فعل را انجام داده است.

 در جنبه دوم است كه مسأله تفاوت پیدا می‌كند؛ چراكه از نقطه‌نظر خودِ فعل در عالم، هیچ شكّی نیست كه فعل مستند به پروردگار است؛ یعنی اگر مشیت او به فعلی تعلق نگیرد، اسم قدیر تنازل پیدا نمی‌كند و فعل را به وجود نمی‌آورد. پس‌

 بدون اسم قدیر پروردگار نیز فعلی در خارج تحقق پیدا نمی‌كند؛ زیرا مثل این است كه شخصی كه دست ندارد اراده كند كه لیوانی را از زمین بردارد.

 بنابراین بدون اسم قدیر امكان تحقق چیزی در خارج نیست و بدون اسم علیم امكان تحقق آن با شرایط و لوازم نیست؛ یعنی اسم قدیر خلق می‌كند و به وجود می‌آورد و اسم علیم آن را محدود می‌كند و در موقعیت‌های مناسب قرار می‌دهد. (هُوَ اللَه الَّذِي لا إِلهَ إِلَّا هُوَ)[[6]](#footnote-6) و (لِلَّهِ الْأَسْماءُ الْحُسْنى‌)؛[[7]](#footnote-7) اسماء حُسنی از آنِ اوست.

 در آیه ٢٣ سوره حشر داریم:

 (الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ)[[8]](#footnote-8) تمامی این اسامی و صفات الهی كه در حكم مرزبندی مخلوقات و موجودات هستند همراه با اسم قدیر عمل می‌كنند؛ چنان‌كه اگر شما بخواهید میزی بسازید، ازیك‌طرف دست شما میخ و چكش و ارّه را برمی‌دارد و ازطرف‌دیگر فكر شما میخ را در جای خودش می‌كوبد، ازیك‌طرف اراده شما شیئی را برمی‌دارد و ازطرف‌دیگر آن را در جای خود قرار می‌دهد، كه استفاده از اسم علیم است. یعنی صفت قدرتی كه در وجود شماست به‌واسطه علم شما جهت پیدا می‌كند و تمام اینها به‌واسطه اراده شما در خارج انجام می‌شود. بنابراین اسماء كلّیه پروردگار با خصوصیات متفاوت در عالم تضارب و تصادم، عمل می‌كنند تا چیزی در این عالم به این كیفیت بروز پیدا كند.

 چنین نیست كه بدون قاعده و قانون مرد و زنی عقد كنند و فرزندی بیاورند؛ لذا روایات زیادی هست كه در موقع ازدواج یا حمل باید اموری را رعایت كرد.[[9]](#footnote-9)

 مثلًا زن حامله نباید به هر مجلسی برود، نباید موسیقی گوش كند و نباید با افرادی كه دارای نفس غیر صالح هستند برخورد كند؛ زیرا این برخوردها در نفس مادر تأثیر گذاشته و نفس مادر نیز در جنین اثر می‌گذارد. رفتن به جایی كه موجب تشویش و اضطراب انسان شود علاوه بر اینكه كدورت می‌آورد، اندوخته انسان را نیز می‌گیرد. این مطالب بیهوده نیست بلكه واقعیتی عجیب است و ائمّه علیهم‌السّلام بی‌دلیل این مطالب را به ما نفرموده‌اند.

 مسأله مراقبه، مسأله‌ای كه باعث می‌شود كه در هنگام تجلی اسماء كلّیه الهیه در صفات، آن صفات به نحو دیگری عمل كند؛ مثلًا صفت قهاریت پروردگار به‌واسطه عملی كه انسان انجام داده است می‌خواهد جریانی را برای او به‌وجود بیاورد، ولی با مراقبه او جنبه قهاریت به جنبه رحیمیت تبدیل می‌شود و به‌صورت دیگری در عالم بروز پیدا می‌كند.

 بنابراین هیچ‌وقت نباید گفت: تمام كارها در عالم بالا انجام می‌شود و ما هیچكاره‌ایم؛ زیرا ما هم یكی از آن سلسله عللی هستیم كه در این عالم عمل می‌كنند و در واقع وجود جزئی و ظهور آن حقیقت می‌باشیم؛ چراكه نیت، اختیار، اراده و مشیتی كه خداوند متعال در وجود ما قرار داده است، عبارت از همان نزول اراده، مشیت، رحیمیت، رحمانیت و عقل و تدبیر كلی است. اشتباه ما این است كه خود را مانند یك عروسك یا ماشین كوكی می‌دانیم كه دستی آن را كوك می‌كند و به حركت درمی‌آورد؛ این عقیده عین شرك و محدود كردن وجود اطلاقی پروردگار نسبت به مظاهر جزئیه خارجیه است. بنابراین هرچه در عالم اتّفاق می‌افتد عبارت از نزول اسماء و صفات الهیه است و بد یا خلاف نمی‌باشد.

 امام صادق علیه‌السّلام می‌فرماید: «علم عبارت است از نوری كه خداوند در قلب هر كسی كه بخواهد می‌تاباند.»؛ یعنی اگر انسان در وجود خود احساس نور نكند علم ندارد. و نور آن حالت تجردی است كه نفس به‌واسطه عمل صالح به‌دست‌

 می‌آورد و برای تلّقی معانی كلّیه آمادگی پیدا می‌كند؛ و این مقصود از علم است. و شكی نیست كه توجه انسان به عالم طبع و مادّه موجب می‌شود كه آنچه برای انسان حاصل می‌شود جنبه مادّی و شائبه نفسانی به خود بگیرد.

 سابقاً بیان شد مسائلی از قبیل زادووَلد، كسب و كار، رشد و ترقی، حوادث و به‌طوركلّی تمام آنچه در این عالم است، به‌واسطه صفات كلّیه الهیه تحقق پیدا می‌كند. حال باید ببینیم آنچه در این عالم برای ما در طول شبانه‌روز تحقق پیدا می‌كند، آیا موجب نور و یا موجب ظلمت ماست؟ این مسأله خیلی مهمی است.

 مرحوم آقا روایتی را مكررّاً نقل می‌كردند، ایشان می‌فرمودند:

 یك روز امیرالمؤمنین علیه‌السّلام با یكی از اصحابشان جلوی مسجد كوفه آمدند و فرمودند: «من در مسجد دو ركعت نماز می‌خوانم و بعد به منزل می‌رویم.» لجام مركب خود را به شخصی سپردند و گفتند: «آقا! این مركب را نگه دار تا من برگردم.»

 وقتی برمی‌گردند، می‌بینند آن شخص زین را سرقت كرده است! حضرت به صحابی همراهشان چند درهم می‌دهند و می‌گویند: «از بازار، یك زین بخر.» آن صحابی به بازار می‌رود و می‌بیند همان سارق می‌خواهد زین را بفروشد. زین را از او می‌خرد و می‌آورد. حضرت كه می‌بینند همان زین است، می‌فرمایند: «من می‌خواستم وقتی از مسجد برمی‌گردم همین مبلغ را به او بدهم؛ از راه حلال راضی نشد، خدا از راه حرام به او داد.»[[10]](#footnote-10)

 از این روایت به‌دست می‌آید كه در این زمان، صفت رازقیت كار خود را انجام می‌دهد و از عالم مشیت نزول می‌كند؛ زیرا خداوند عهد كرده است رزق بندگانش را برساند؛ اما نیتِ شخص یكی از عواملی است كه در عالم بالا كار را عوض كند. و زمانی‌كه نیت سوءِ این شخص كه سرقت است بالا می‌رود در عالم قضا و قدر

 كلّی الهی به قضا و قدری كه قرار است از راه حلال رزق را حاصل كند برخورد می‌كند، این رزق از راه حرام برای او حاصل می‌شود.

 در این روایت به‌خوبی روشن است كه نیت سارق باعث این اتفاق شده است؛ یعنی در عالم قضا و قدر نوشته شده كه باید امروز چهار درهم به این شخص برسد، و آن مَلَكی كه مأمور شده است می‌بیند كه فعلًا سببی در كار نیست پس فكر او را عوض می‌كند كه از فلان مسیر كه از مسجد كوفه رد می‌شود، برود و از آن‌طرف در نیت امیرالمؤمنین قرار می‌دهد كه زین را به دست او بسپارد و بعد چهار درهم به او بدهد؛ اما زمانی‌كه مَلَك می‌خواهد روزی حلال به او برساند، ناگاه قضا و قدر عوض می‌شود. خود آن بدبختِ مسكین با نیت سوئی كه دارد انگار كاغذ امضاء شده قبلی را برداشته و به جای آن یك كاغذ امضاء شده دیگر می‌گذارد كه در آن اعلام كرده است كه: بنده رزق حلال نمی‌خواهم. آن ملك هم می‌گوید: اگر روزی حلال نمی‌خواهی آن را برمی‌گرداندیم و به صورت حرام نصیب تو می‌كنیم؛ بعد آن شخص را در بازار نگه می‌دارد تا زمانی‌كه فرستاده امیرالمؤمنین علیه‌السّلام بیاید و زین را از او بخرد. این مطلبی بسیار دقیق است كه اگر یك سر سوزن عوض شود در خدا بودن خدا تغییر و تبدّل پیدا می‌شود.

 مثال دیگری می‌زنم: شخصی می‌خواهد مبلغی را به دوست خود بدهد، یك‌مرتبه نیتش عوض می‌شود و با خود می‌گوید: چون به او مبلغی بدهكارم، این پول را به حساب آن می‌گذارم ولی به او نمی‌گویم كه به تو بدهكار بودم. همین نیت خلاف باعث می‌شود كه احساس كدورت در نفوس ایجاد شود و فضا و مخاطبین و همه چیز تغییر پیدا كند.

 خداوند در قرآن می‌فرماید:

 (أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَسالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِها فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَداً رابِياً وَ مِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ كَذلِكَ يَضْرِبُ اللَه الْحَقَّ وَ الْباطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ‌

 جُفاءً)[[11]](#footnote-11)

 «خداوند آب را از آسمان فرو فرستاد پس جاری شد و هر وادی و محلی به اندازه گنجایش خویش از آن برگرفت، و در اثر جریان سیل بر روی آن كفی بالا آمد و روی آب را پوشانید و از آنچه را كه مردم در آتش بر آن می‌دمند و آتش را بر آن مشتعل می‌كنند تا زینتی یا متاعی برای خود بسازند نیز یك‌چنین كفی بر روی آن پدیدار می‌شود؛ این‌طور خداوند حق را و باطل را به هم می‌زند و درهم می‌آمیزد، پس آن كف به بیهودگی از بین می‌رود و نیست‌ونابود می‌شود، ولی آنچه برای مردم مفید است و به آنها منفعت می‌رساند، در روی زمین باقی می‌ماند؛ و این‌طور خداوند مثال‌هایی می‌زند.»[[12]](#footnote-12)

 آیه شریفه این حقیقت را به این كیفیت بیان می‌كند كه اسماء و صفات كلّیه الهیه در این‌عالم تنازل و وجود پیدا می‌كند؛ یعنی فرض كنید مبلغی كه از عالم قضا و قدر تقدیر شده است به دست شخصی می‌رسد. هنگام خرج كردن، اگر پول را به فقیر بدهد تا به او كمك كند، آن پول با حقیقت نوریه و نورانیه خود در این عالم تحقق پیدا كرده است؛ زیرا نیتْ خالص است و اصل پول نیز خلاف نیست زیرا (أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً). اما اگر پول را به فقیر بدهد كه مردم بدانند كه اهل انفاق است، عمل او خراب می‌شود. هرچند در هر دو صورت پولی كه به فقیر داده است را او خرج می‌كند و به نیت شخص نگاه نمی‌كند زیرا به قول معروف: كسی‌كه در چاه افتاده نگاه نمی‌كند دستی كه دراز می‌شود، سیاه است یا سفید ولی این نیت كه: نگاه كنید! من انفاق می‌كنم، انتساب به خود است و آب را به خاشاك و كف روی آب (زبد) تبدیل می‌كند (فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفاءً) و برای آن شخص هیچ باقی‌

 نمی‌ماند و در روز قیامت نیز مشمول آیه‌ (وَ أَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوازِينُهُ)[[13]](#footnote-13) می‌شود.

 اما اگر نیت صحیح باشد آب به حال خود باقی است و آن شخص مصداق‌ (فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوازِينُهُ\* فَهُوَ فِي عِيشَةٍ راضِيَةٍ)[[14]](#footnote-14) می‌شود و كفه ترازوی او سنگین است و مانند زَبَد نیست كه از بین برود.

 خداوند در روز قیامت می‌فرماید: ما پول را فرستادیم (أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً) و در اختیار تو قرار دادیم و قدرت بر نیت خیر و سوء را نیز به تو دادیم ولی خودت عملت را تباه كردی. اگر آن شخص اعتراض كند كه: من با قدرت بازوی خود زحمت كشیدم و خانه و مسجد و بیمارستان ساختم، جواب می‌دهند: اگر به تو پول نمی‌دادیم یا برای تو مشتری نمی‌فرستادیم، این هزینه‌ها را چطور تأمین می‌كردی؟ حتی اگر گنج پیدا كرده باشی ما آن را به تو داده‌ایم و همچنین قدرت بدنی‌ای كه با آن این اعمال را انجام دادی از جانب ما بوده است. لذا در قیامت جای هیچ اعتراضی نیست و تمام درها بسته است.

 حال كه قضیه چنین است، انسان یا به دیگران پول ندهد یا با نیت خوب بدهد؛ با این نیت انفاق كند كه این اموال از آن خداوند است و او از خودش چیزی ندارد. البته به‌خاطر انفاق نكردن نیز انسان را بازخواست می‌كنند؛ زیرا خدا برای رفیق، فقیر و دیگران در ثروت او سهمی قرار داده است.

 در سفری كه در خدمت مرحوم آقا به مكه مشرّف شده بودیم به بنده فرمودند: «همه پول‌های سعودی‌ام را خُرد كن» بنده همه را به پنج ریالی و ده ریالی تبدیل كردم و به ایشان دادم. در زمان تشرّف و بازگشت از حرم بچه‌های كوچك كنار ایشان می‌آمدند، مرحوم آقا می‌فرمودند: «صلّ علَی محمد و آلِ محمد» یا «صلّ علَی حُبِّ النّبی‌

 و آلِه» و بچه‌ها نیز تكرار می‌كردند. و بعد مرحوم آقا آن پنج ریالی و ده ریالی‌ها را به آنها می‌دادند و می‌فرمودند: «آقا! اینها به ولایت اقرار كردند، به آنها پول بدهید.» در چند روزی كه در مكه بودیم این پول‌ها تمام شد.

 امّا بعضی این مسأله را ادراك نمی‌كردند و تعجب می‌كردند كه چطور می‌شود كسی در مكّه تمام پول‌هایش را به پنج ریالی و ده ریالی تبدیل كند و به بچه‌ها بدهد. در صورتی‌كه در این سفر مرحوم آقا نفع برد و آن اشخاصی كه با پول خود پارچه یا ساعت و یا وسیله دیگری كه بعد از مدّتی كهنه یا خراب می‌شود و آن را دور می‌اندازند خریدند، ضرر كردند. آیا شخصی كه جنسی را می‌خرد و بعد از مدتی آن جنس از بین می‌رود سود كرده است یا كسی كه پول خود را به كودكان می‌دهد و محبت علی و ائمّه علیهم‌السّلام را در دل آنها بیشتر می‌كند؟! آیا كسی كه سوغاتی می‌خرد نفع برده است یا شخصی كه بذر محبت علی و فرزندان علی علیهم‌السّلام را در دل كودكان می‌كارد؟! اثر كدام یك باقی می‌ماند؟! و چه كسی نفع می‌برد؟!

 البته خرید سوغاتی برای خانواده و دیگران بسیار مؤكد و مستحب است. پیغمبر اكرم صلی‌اللَه‌علیه‌وآله:

 «إذا سافَرَ أحدُكم فَقَدِمَ مِن سَفَرِه فَلْيأتِ أهلَه بِما تَيسَّرَ و لو بِحَجَرٍ

 ؛ ترجمه»[[15]](#footnote-15)

 پس اگر شخصی مسافرت می‌رود نباید تمام پول خود را انفاق كند و باید خانواده خود را لحاظ كند. خداوند متعال به پیغمبر اكرم صلی‌اللَه‌علیه‌وآله می‌فرماید:

 (وَ لا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلى‌ عُنُقِكَ وَ لا تَبْسُطْها كُلَّ الْبَسْطِ)[[16]](#footnote-16)

 یعنی در انفاق نه خسّت داشته باش و نه تمام اموالت را انفاق كن كه در روزی خود درمانده شوی زیرا تو واسطه فیض برای روزی خانواده خود هستی.

 ولی سخن در این است كه خرید سوغاتی تمام مسأله نیست.

 بنابراین خداوند اختیار درنیت را به ما داده است، حال اگر نیت ما صالح باشد نور می‌شود و اگر نیت ما سوء باشد تبدیل به ظلمت می‌شود ولی در هر صورت اصل قضیه به حال خود باقی است.

 امام حسین علیه‌السّلام اول مظلوم بود و قضیه كربلا و سیدالشّهداء قضیه بسیار عجیبی است! رسول خدا صلی‌اللَه‌علیه‌وآله به حضرت سیدالشّهداء علیه‌السّلام می‌فرماید: «

 يا حسين! إنّ لَكَ فى الجنانِ لَدَرجاتٍ لا تَنالَها إلّا بالشّهادة؛[[17]](#footnote-17)

 خداوند در بهشت مرتبه‌ای برای تو در نظر گرفته است كه جز با شهادت به آن نمی‌رسی.» آن قِسم شهادتی كه در مقابل چشمانت با فرزندانت آنچنان رفتار كنند و تو باید ببینی و تحمل كنی. سیدالشّهداء علیه‌السّلام با خود می‌گوید: بالأخره انسان به‌نحوی از این دنیا می‌رود: یا سكته می‌كند یا كشته می‌شود و یا به أنحاء دیگر، ولی بعد از این دنیا چه خواهد شد؟! لذا حضرت با این نیت طرف شهادت را انتخاب می‌كند. شهادت سیدالشّهداء علیه‌السّلام با اسم قهاریت و صفت جلالیه الهیه تحقق پیدا می‌كند؛ همان‌طور كه برای تمام افراد این اتفاق می‌افتد، (لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْواحِدِ الْقَهَّارِ).[[18]](#footnote-18)

 لذا خود حضرت می‌فرمایند:

 «خُطَّ المَوتُ علَى وُلدِ آدمَ مَخَطَّ القِلادَة علَى جيدِ الفَتاة»[[19]](#footnote-19)

 «همان‌طوری‌كه هیچ دختر جوانی هنگام عروسی، گردن‌بند و جواهر را از خود

 جدا نمی‌كند و مراقب است كه خود را با آنها زینت دهد، همین‌طور مرگ با بنی‌آدم ملازم است و هیچ مفرّی از آن نیست.»

 اسم جلالیه حق از بالا به پایین می‌آید تا سیدالشّهداء علیه‌السّلام را از این دنیا ببرد، همان‌طوركه بالاتر از سیدالشّهداء یعنی پیغمبر اكرم صلی‌اللَه‌علیه‌وآله را برد. حضرت عزرائیل برای این كار راه‌های مختلفی دارد، اگر هزار راه با دارو و درمان و عمل جراحی و اشعه بر او بسته شود، از راه دیگری وارد می‌شود و هیچ‌گاه نمی‌توان به او رسید.

 زمانی‌كه اسم جلالیه الهی می‌خواهد حضرت سیدالشّهداء علیه‌السّلام را ببرد به‌عنوان مخیر و متساوی‌الطّرفین پایین می‌آید و زمانی‌كه در مرحله مشیت مطلقه می‌خواهد به منصه ظهور برسد، شخصی می‌شود كه حضرت سیدالشّهداء علیه‌السّلام عوض مرگ عادی، شهادت با چنین كیفیتی را انتخاب كرده است.

 در روز عاشورا تمام قوای ملكوتی الهی برای یاری به سراغ حضرت آمدند؛ ملائكه موكله باد، آب، آتش، طوفان و زلزله گفتند: خداوند ما را در اختیار تو قرار داده است، هر چه می‌خواهی امر كن. حضرت می‌فرماید زبان حال حضرت است : من خودم این‌طور انتخاب كردم‌[[20]](#footnote-20) حال كه موقع بزنگاه است به سراغ من آمده‌اید و اینچنین می‌گویید؟! انگار حضرت سیدالشّهداء علیه‌السّلام به جبرئیل و عزرائیل و اسرافیل می‌فرماید: من در مرحله‌ای هستم كه اگر بخواهید به ما نگاه كنید، می‌سوزید. روز عاشورا زمان رِبح و موقع برداشت محصول من است. لذا زمانی‌كه جنّ و حیوانات و وحوش آمدند و گفتند: آقا! ما دشمنان را به اندك زمانی تارومار می‌كنیم، حضرت فرمود: ما راه زیادی طی كردیم تا به اینجا برسیم؛ شما می‌خواهید این موقعیت را از ما بگیرید؟! به این علت مرحوم آقای حدّاد می‌فرمودند: «عاشورا

 برای سیدالشّهداء صعود بود.»[[21]](#footnote-21) ما برای چه كسی گریه می‌كنیم؟! گریه ما خوب و گریه شوق است زیرا دلمان می‌خواست زیر خیمه حضرت باشیم، این درست است ولی روز عاشورا موقع برداشت محصول و رِبح آن حضرت بود. منظور كلام بزرگان نسبت به عاشورا این مطلب است.

 اللَهمّ صلّ علَی محمد و آل محمد

1. جهت اطلاع بيشتر پيرامون اين مطلب به افق وحى، ص ٤٧- ٥٢ رجوع شود. [↑](#footnote-ref-1)
2. جهت اطلاع بيشتر پيرامون اين مطلب به افق وحى، ص ٦٥ رجوع شود. [↑](#footnote-ref-2)
3. دهخدا، ماده شبكيه:

   " شبكية. تورينه. در اصطلاح تشريح، پرده نازكى است كه از رشته‏هاى عصبى است و از پرد (قرص بصرى) تا آوه امتداد دارد؛ از آن به بعد هم باز سطح داخلى موئين كرپ (جسم هدبى) و سطح خلفى ايرسا (عنبيه) را نيز مى‏پوشاند، منتهى در اين دو محل خيلى نازك و ساده مى‏شود و ديگر رشته‏هاى عصبى ندارد. اين پرده از سمت داخل به پرده آبگينه (زجاجيه) و از طرف خارج به پارينه (مشيميه) محدود مى‏شود. شبكيه شفاف است و در چشم اشخاص زنده ارغوانى مى‏باشد ولى در اثر روشنائى سفيد رنگ مى‏شود. پس از مرگ رنگ آن رفته‏رفته خاكسترى مى‏گردد، سرانجام سفيد مى‏شود." [↑](#footnote-ref-3)
4. رجوع شود به افق وحى، ص ٧٤- ٧٦. [↑](#footnote-ref-4)
5. براى اطلاع بيشتر پيرامون اين مطلب به الله شناسى، ج ١، ص ٥٦- ٦١ رجوع شود. [↑](#footnote-ref-5)
6. سوره حشر (٥٩)، آيه ٢٢؛ سوره حشر (٥٩)، آيه ٢٣. [↑](#footnote-ref-6)
7. سوره طه (٢٠)، آيه ٨؛ سوره حشر (٥٩)، آيه ٢٤. [↑](#footnote-ref-7)
8. سوره حشر (٥٩)، آيه ٢٣. [↑](#footnote-ref-8)
9. الكافى، ج ٥، ص ٤٩٨- ٥٠٣ و ج ٦، ص ٢٢- ٢٣؛ وسائل الشيعة، ج ٢٠، ص ١٢٣- ١٤٨ و ج ٢١، ص ٤٠٢- ٤٠٥؛ من لا يحضره الفقيه، ج ٣، ص ٤٠٣- ٤٠٤ و ٥٥١- ٥٥٤. [↑](#footnote-ref-9)
10. فقه القرآن، ج ٢، ص ٣٩. [↑](#footnote-ref-10)
11. سوره رعد (١٣)، آيه ١٧. [↑](#footnote-ref-11)
12. ترجمه از معاد شناسى ج ٩، ص ٣٠. [↑](#footnote-ref-12)
13. سوره قارعه (١٠١)، آيه ٨. [↑](#footnote-ref-13)
14. سوره قارعه (١٠١)، آيه ٦ و ٧. [↑](#footnote-ref-14)
15. تفسير العياشى، ج ١، ص ٢٧٧. [↑](#footnote-ref-15)
16. سوره اسراء (١٧)، آيه ٢٩. [↑](#footnote-ref-16)
17. بحارالأنوار، ج ٤٤، ص ٣٢٨؛ تسلية المجالس، ج ٢، ص ١٥٦. [↑](#footnote-ref-17)
18. سوره غافر (٤٠) آيه ١٦. [↑](#footnote-ref-18)
19. نزهة الناظر، ص ٨٦؛ مثير الأحزان، ص ٤١؛ مقتل الحسين (للخوارزمى)، ج ٢، ص ٨ (با مقدارى اختلاف). [↑](#footnote-ref-19)
20. الهداية الكبرى، ص ٢٠٦- ٢٠٧؛ اللهوف، ص ٤١- ٤٢. [↑](#footnote-ref-20)
21. روح مجرد، ص ٧٨. [↑](#footnote-ref-21)